



روزگار بزرگوار



پدیده تکفیر

در پرتو قرآن و حدیث (۲)

آیت الله شیخ جعفر سبحانی / حامد فقیهی

مفهوم بدعت و محدوده آن

پیشتر اشاره شد که جاهل و ناآگاه بودن نسبت به مفهوم «عبادت» و «بدعت» و همچنین نداشتن تعریف مشخص از محدوده آنها، از دلایل تکفیر است. همانگونه که گذشت در باره مفهوم عبادت مطالبی آوردیم و دانستیم که عموم مسلمانان تنها خدای تبارک و تعالی را عبادت می‌کنند و توسل یا در خواست آنان از انسان‌های صالح، کوچکترین ارتباطی با عبادت ندارد. اکنون از مفهوم بدعت سخن خواهیم گفت و شرح خواهیم داد که جهل نسبت به مفهوم «بدعت» و حد و مرز آن، یکی از دلایل بدعت دانستن بسیاری از اعمال، سنت‌ها، مراسمها و شعائر دینی است.

بدون تردید، بدعت در دین، یکی از گناهان کبیره و از محرمات بزرگ شمرده شده و قرآن و احادیث نیز بر حرام بودن آن تأکید دارند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به بدعت‌گذار وعده آتش داده است؛ زیرا بدعت‌گذار با قدرت خداوند تبارک و تعالی در قانون‌گذاری رقابت و در قوانین دین خدا دخالت و آن را کم و زیاد می‌کند. همه مسلمانان نیز هم عقیده هستند که این عمل نوعی دروغ بستن به خداوند است. آنچه گفتیم برای مشخص کردن محدوده بدعت بود.

تعریف بدعت:

در تعریف بدعت می‌توان گفت که آن:

نوعی دخالت در اصول و فروع دین است؛ به دیگر سخن، اعتقاد داشتن یا حکم کردن به افزایش یا کاهش چیزی در دین به دو شرط:

۱. انتشار بدعت و دعوت به انجام آن.

۲. عدم وجود هیچ دلیلی کلی یا صریح برای مجاز بودن انجام آن کار.

درستی تعریف ما از بدعت، از آیاتی که در نکوهش اعمال مشرکان و خاخام‌های یهودی نازل شده، کاملاً آشکار می‌شود. خداوند متعال در باره شرط اول می‌فرماید:

﴿قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾^۱

«بگو، آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید (و از پیش خود حلال و حرام می‌کنید؟!))»

آیه فوق بیانگر این نکته است که هر عملی به خداوند سبحان نسبت داده شود، اما او اذن به انجام آن عمل را نداده باشد، دروغ بستن به خداوند است. خداوند در قرآن در باره شرط دوم می‌فرماید:

﴿قَوْلِيلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۲

پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست!»

عبارت «هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» کاملاً نشانگر این نکته است که آنها در دین خداوند دخالت می‌کنند و آنچه از جانب خدا نیست در قالب دستوراتی از جانب خداوند معرفی می‌کنند. دلالت این آیه ثابت می‌کند که موضوع ذکر شده در آن، بدعت در دین است اما بدعت فقط در آن خلاصه نمی‌شود. هر موضوع جدیدی که پدید می‌آید، هر چند ممکن است حلال باشد یا حرام، اگر به دین یا وحی الهی نسبت داده نشود، بدعت به شمار نمی‌رود.

توضیح: بی شک در جامعه ما پدیده‌های جدیدی وجود دارند که نمی‌توان آنها را بدعت شمرد. افزون بر این، شامل حدیث پیامبر ﷺ یعنی: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» نیز نمی‌شوند؛ زیرا منظور پیامبر ﷺ هر موضوع جدیدی نیست بلکه منظور ایشان بدعت‌های جدید در دین است. در نتیجه، بدعت‌گذار کسی است که در دین خدا دخالت کرده است؛ اما کسی که در امور روزمره زندگی - فارغ از دین - دخالت می‌کند، بدعت‌گذار به شمار نمی‌رود.

به عنوان مثال، در بعضی از جوامع، زنان و مردان به صورت مختلط و بدون رعایت حجاب و عفاف

در جشن‌های استقبال و... حاضر می‌شوند. بدون شک این کار حرام است، اما بدعت در دین به شمار نمی‌رود؛ زیرا آنها تنها تسلیم هوای نفس خود هستند و این رفتار خود را به دین نسبت نمی‌دهند. در نتیجه امور عادی‌ای که مباح، مکروه یا حرام هستند، اگر به دین نسبت داده نشوند، در دایره شمول بدعت وارد نمی‌شوند.

هر ملتی، آداب و رسوم ویژه خود را دارند که منعکس‌کننده شیوه تعامل و نوع روابط اجتماعی آنان است. هر یک از این ملت‌ها شیوه‌های ویژه خود را در امور عمرانی و در چگونگی بهره‌برداری از طبیعت و... دارند؛ برای مثال، گاهی آداب و رسوم یک جامعه اقتضا می‌کند که روزی مشخص، به بزرگداشت یکی از رهبران تاریخی یا به جشن یادبود رخدادی بزرگ و تاریخ ساز برای آنان اختصاص یابد. گاهی مصالح جامعه، توسعه طرح‌های عمرانی، بهره‌برداری از طبیعت با دستگاه‌های مدرن و... را ایجاب می‌کند. دین، شیوه تعامل با این پدیده‌ها و اقتضانات جدید را به عهده انسان‌ها، سبک زندگی و تحولات به وجود آمده در جوامع بشری گذاشته است. تنها دخالتی که دین در این موضوعات دارد، تعیین چارچوب‌های کلی برای آن است تا این شیوه تعامل، با قواعد کلی دین در تضاد نباشد. این انعطاف‌پذیری در دین اسلام، یکی از دلایل جهانی بودن و پایداری آن است. اگر این ویژگی در دین اسلام وجود نداشت، در دوره‌های گذشته، حرکت آن متوقف شده بود. اکنون برای توضیح بیشتر مثالی را ذکر می‌کنیم:

اخیراً در حوزه مسابقات ورزشی مانند فوتبال، بسکتبال، والیبال، کشتی، بوکس و... مراسم‌های جدیدی برگزار می‌شود که با توجه به عادی بودن آنها، بدعت در دین به شمار نمی‌روند. حتی اگر بتوان واژه بدعت را به آنها اطلاق کرد، این اطلاق به اعتبار معنای لغوی واژه؛ یعنی چیز جدیدی در عرصه زندگی بشری خواهد بود نه به عنوان پدیده‌ای نو در امور شرعی و در حوزه دین. از طرفی، تنها می‌توان با استفاده از قواعد کلی به این مراسم‌ها جنبه شرعی بخشید تا بین بازیکنان زن و مرد اختلاط نشود و یا از ضرر و اضرائی که ممکن است در برخی ورزش‌ها؛ مانند بوکس وجود داشته باشد، جلوگیری شود.

همه عادت‌ها و سنت‌های بشری با فرض برخورداری از شروط زیر، مباح هستند:

۱. هیچ دلیلی در قرآن و حدیث، مبنی بر حرمت آنها وجود نداشته باشد.
۲. مصداق هیچ یک از عناوین ثانویه مانند «اسراف»، «کمک به انجام گناه»، «تقویت شوکت کافران»، «ضرر رساندن به مسلمانان»، «ضرر به جان و مال» و دیگر عناوینی که به اقتضای موضوع تغییر می‌کنند، نباشند.

بر این اساس پدیده‌های جدیدی مانند تلفن، تلویزیون، خودرو، هواپیما و... که دستاورد توسعه تمدن

بشری و پیشرفت تکنولوژیک است؛ به دلیل عدم وجود دلیل خاصی مبنی بر حرمت آنها و همچنین به دلیل عدم انطباق آنها با هیچیک از عناوین ثانویه مذکور، مباح هستند. یکی از حماقت‌هایی که تندروهای افراطی در امور عادی مرتکب می‌شوند و جای بسی تعجب دارد، سختگیری‌ها، خشک دینی‌ها و کج فهمی‌هایی است که بر سر راه تبلیغ دین مانع تراشی می‌کند. به عنوان مثال شاطبی می‌گوید:

«برخی از گذشتگان سخن خود را اینگونه پیش برده‌اند که امور عادی زندگی نیز مانند امور عبادی است. همانطور که ما در امور عبادی مأمور به عدم بدعت و نوآوری هستیم، در امور عادی نیز اجازه نوآوری نداریم. این ظاهر سخن محمد بن أسلم است ... برخی دیگر نیز معتقدند که: اولین بدعت پس از رسول خدا ﷺ غربال^۲ بود!»

شاطبی می‌افزاید:

«از ربیع بن ابوراشد نقل شده که می‌گفت: اگر من از گذشتگان خود نمی‌ترسیدم، تمام عمر خود را تا زمان مرگ در قبرستان سپری می‌کردم. همانطور که می‌دانید، مسکن از امور عادی زندگی و بدون اشکال است. بدین ترتیب، بدعت در امور عادی زندگی؛ مانند امور عبادی وارد می‌شود. البته اکثریت علما با این موضوع مخالف‌اند.»^۳

اکنون به ذکر مصادیقی می‌پردازیم که بیانگر کج فهمی از بدعت است:

- غزالی روایت می‌کند که: «مردی به ابو بکر بن عیاش گفت: شب را چگونه به صبح رساندی؟ مرد پاسخ سؤال او را نداد و گفت: این بدعت را رها کن.»^۴

- محمد بن حمد ابن الحاج المالکی (متوفای سال ۷۳۷ق.م) می‌گوید: «علمای ما (رحمهم الله) مراوح را منع کرده‌اند؛ زیرا ساخت آنها در مساجد بدعت شمرده می‌شود.»^۵

- ابن الحاج در جای دیگری از کتاب خود - در باره بدعت‌های پدید آمده در مساجد - می‌گوید: «از فرش کردن منبر باید پرهیز شود؛ زیرا این کار بدعت است. افزون بر این، نباید پله‌های منبر جمع فرس شود؛ زیرا این کار اشرافی‌گری است و گذشتگان این کار را نمی‌کردند. در نتیجه بدعت به شمار می‌رود.»^۶

شاطبی و ابن الحاج موارد مشابهی را در کتاب‌های خود و تحت عنوان «بدعت در دین»، ذکر کرده‌اند که برای اختصار به همین چند مورد اکتفا می‌کنیم.^۸

نمی‌دانم چگونه چنین اشخاصی زینت بهترین قرن به شمار رفته و به عنوان حجت‌های اسلام در تمامی قرن‌ها مطرح بوده‌اند؟!

آنچه گفتیم شرح کوتاهی برای قید اول بود. در واقع بدعت افزودن یا کاستن چیزی است در دین، که متعلق به خود دین نیست. منظور پیامبر ﷺ از این فرمایش که: «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا»؛ «بدترین امور، جدیدترین آنها است.» همان اموری که در دین وجود ندارند، اما به آن نسبت داده می‌شوند. از این رو، استدلال به این حدیث برای نکوهش آداب و رسوم جدید، استدلالی باطل است و ما با استفاده از قرآن و احادیث شریف نبوی می‌توانیم تنها حکم حلال و حرام بودن این آداب و رسوم را استنباط کنیم.

اکنون در باره دو قید دیگر سخن خواهیم گفت. این دو قید عبارت‌اند از:

۱. ترویج بدعت در جامعه و دعوت دیگران به انجام آن.
۲. وجود نداشتن دلیل کلی یا صریح بر مجاز بودن انجام آن کار.

* ترویج بدعت و دعوت دیگران به انجام آن:

اگر کسی در خانه خود بنشیند و چیزی را از دین کم یا به آن اضافه کند، این کار بدعت شمرده نمی‌شود؛ زیرا اقدامات بدعت گذاران در طول تاریخ - به ویژه مشرکان - اقداماتی شخصی و مخفی نبوده؛ بلکه همانطور که همه می‌دانیم، همراه دعوت مردم به انجام آن بدعت‌ها بوده است.

* وجود نداشتن دلیل کلی یا صریح بر مجاز بودن انجام آن کار.

این نکته همان نکته مهمی است که در پاسخ به تندروان افراطی باید بر روی آن تمرکز کرد؛ زیرا آنها تفاوت میان معنای لغوی و شرعی بدعت را تشخیص نمی‌دهند. برای مثال، اگر شخصی به نیت روزه واجب، تانیمه شب از خوردن و آشامیدن امتناع کرد، به معنای لغوی و شرعی، مرتکب بدعت شده است. اما نکته اینجاست که اگر برای کار جدید وی، اصل یا قاعده کلی در دین وجود داشته باشد - حتی اگر دلیل صریحی برای آن وجود نداشته باشد - کار او بدعت به شمار نمی‌رود.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «منظور از بدعت، امور جدیدی است که هیچ اصل و دلیل کلی در دین ندارند؛ اموری که دارای اصل و دلیل کلی در دین هستند، بدعت به شمار نمی‌روند.»^۹ این رجب حنبلی می‌گوید: «بدعت، امور جدیدی در دین هستند که اصل و دلیل کلی در دین ندارند. اما اموری که اصل یا دلیلی کلی در دین برای آنها وجود دارد، بدعت به معنای شرعی نیستند، هر چند از نظر معنای لغوی بدعت به شمار می‌روند.»^{۱۰}

علامه مجلسی گوید: «بدعت در دین، امور جدیدی هستند که بعد از پیامبر خدا ﷺ در دین به وجود آمدند و هیچ دلیل منصوص یا صریحی برای آنها وجود ندارد. از طرفی شامل هیچ یک

از عموماًت دین نمی‌شوند و یا نهی‌ای به صورت صریح و کلی برای آنها وارد شده است.»^{۱۱}
برای مثال خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾^{۱۲}
«هر نیرو و توان که در اختیار دارید، برای مقابله با آنها [= دشمنان] آماده سازید! و (همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!»

عبارت «مِنْ قُوَّةٍ» موضوعی کلی است که همه نیروهای تأمین این هدف را در بر می‌گیرد. بر این اساس تجهیز نیروهای نظامی به زیر دریایی‌ها، ناوگان‌های دریایی و هواپیماهای جنگنده، از مصادیق عبارت «مِنْ قُوَّةٍ» است و بدعت به شمار نمی‌رود؛ بلکه شکل بارز و آشکار تحقق این اصل است. از آنچه گفتیم مشخص می‌شود بسیاری از امور که وهابیان آنها را بدعت می‌دانند، نه تنها بدعت نیستند بلکه در قرآن و حدیث اصول و دلایلی برای آنها وجود دارد که به برخی از این امور اشاره می‌کنیم:

۱. محمد حامد الفقی می‌گوید: «سالروز مولید و یادبودهایی که برای اولیای خدا در سرتاسر کشورهای اسلامی گرفته می‌شود، به نوعی عبادت آنان است.»^{۱۳}

ابن تیمیه نیز به تبعیت از وی، درباره جشن میلاد پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: «گذشتگان ما علی‌رغم عدم هیچ مانعی، این کار را انجام نمی‌دادند. حتی اگر این کار، خیر محض یا راجح باشد باز هم گذشتگان برای انجام آن نسبت به ما اولویت داشته‌اند؛ زیرا محبت و تکریم آنان نسبت به پیامبر خدا ﷺ بیش از محبت و بزرگداشت ما بوده و آنان برای انجام کار خیر نسبت به ما حریصتر بوده‌اند.»^{۱۴}

باید بگوییم که هم محمد حامد الفقی و هم ابن تیمیه به راه خطا رفته‌اند. محمد حامد الفقی جشن میلاد پیامبر ﷺ را به منزله عبادت ایشان دانسته است. در صورتی که گفته بودیم یکی از ارکان عبادت این است که به الوهیت پیامبر ﷺ یا به پروردگار بودن ایشان اعتقاد داشته باشیم یا معتقد باشیم که سرنوشت ما - یا کسانی که جشن می‌گیرند - به دست ایشان است. حال آن که هیچ یک از این اعتقادات در این جشن‌ها وجود ندارد. این جشن‌ها برای بزرگداشت بزرگ‌مردی برگزار می‌شود که جان و مال خود را در راه ترویج یکتا پرستی و توحید فدا نمود. با این وجود چگونه می‌تواند عبادت ایشان باشد؟!^{۱۵}

اما ابن تیمیه خود در تعریف بدعت، بدعت‌گذاری کرده است. او کردار گذشتگان را معیار حلال و حرام قرار داده و این، همان بدعت‌گذاری است! زیرا معیار و میزان، قرآن و سنت پیامبر ﷺ است نه

کردار گذشتگان.

افزون بر این، جشن گرفتن در سالروز میلاد پیامبر ﷺ مصداق محبت به ایشان است؛ محبتی که قرآن و احادیث به آن دعوت کرده‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^{۱۵}

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند!»
روایات زیادی نیز در باره محبت به پیامبر ﷺ وجود دارد؛ به عنوان مثال، رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^{۱۶}

«تا زمانی که من برای شما از فرزندانان، اموالتان و دیگر مردمان محبوبتر نباشم، هیچ کدام ایمان نیاورده‌اید!»

بدون تردید «پیروی»، یکی از مصادیق دوست داشتن و محبت است. اما دوست داشتن و محبت تنها در پیروی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه آثار دیگری نیز در زندگی دوستدار خواهد گذاشت. برای مثال او را وادار به زیارت، نکوداشت و بزرگداشت محبوب خواهد کرد.

روشن و آشکار است که منظور از دوستی، دوستی نهفته در گنه قلب انسان یا دوستی‌ای که آثار آن در عرصه زندگی واقعی آشکار نگردد، نیست. از این رو مسلمانان باید هر کاری را که نماد دوستی و محبت پیامبر ﷺ است - به شرط این که فی نفسه حلال باشد و از نظر دین منکر شناخته نشود - انجام دهند. محبت ممکن است در امور زیر متجلی شود:

۱. مدح و ستایش پیامبر خدا ﷺ در قالب شعر و نثر

طبع شاعران مختلف در ستایش پیامبر ﷺ قصیده‌هایی را به رشته نظم درآورده که اگر گردآوری شود، مجموعه‌ای بزرگ را تشکیل خواهد داد. برای نمونه کعب بن زهیر از سر دوستی و محبت خود به پیامبر ﷺ قصیده‌های طولانی در ستایش ایشان سروده و در میان عامه مردم و با حضور پیامبر ﷺ آن را خوانده است. بیت زیر مطلع این قصیده است:

بَانَتْ سَعَادٌ قَلْبِي الْيَوْمَ مَتَبُولٌ
مَتِيمٌ إِثْرَهَا لَمْ يُفْسَدْ مَكْبُولٌ

«سعاد مرا ترک کرد و فراق او قلبم را خراب و بیمار ساخت. من به عشق او وابسته‌ام و مرا یارای فراموش کردن این عشق نیست.»

إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٍ يُسْتَضَاءُ بِهِ
مُهَنْدٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ مَسْلُوكٌ ۱۷

«رسول خدا ﷺ نوری هدایتگر هستند. ایشان یکی از شمشیرهای برنده حق و عدالت در برابر دشمنان به شمار می‌روند.»

۲. بوسیدن هر نوع اثر مرتبط با پیامبر ﷺ

بوسیدن هر اثری که به نوعی با پیامبر ﷺ در ارتباط است؛ مانند در خانه، ضریح و پرده‌های مرقد شریف ایشان از سر محبت و دوستی امری طبیعی است. عمل همه افرادی که ضریح اولیای خدا و در مقبره آنان را می‌بوسند، برخاسته از عشق و محبت به ایشان است.

احمد بن حنبل گوید: «پدرم را دیدم که تار مویی از پیامبر ﷺ را با دستان خود می‌گرفت و آن را بر دهان گذاشته و می‌بوسید. تصور می‌کردم که آن را بر روی چشمان خود می‌گذارد و در آب فرو می‌برد و آب را به نیت شفا گرفتن می‌نوشد.»

ذهبی در این باره می‌گوید: «چه کسی می‌تواند این عمل احمد بن حنبل را انکار کند؟ ماجرای صحیح از عبد الله بن احمد نقل شده با این مضمون که: عبد الله بن احمد از پدر خود [احمد بن حنبل] درباره کسانی سؤال می‌کند که دسته منبر و اتاق پیامبر ﷺ را برای تبرک لمس می‌کنند. احمد حنبل نیز در پاسخ می‌گوید: در این کار اشکالی نمی‌بینم. خداوند ما را از عقاید خوارج و همچنین از بدعت‌ها مصون بدارد.»^{۱۸}

۳. جشن گرفتن در سالروز میلاد پیامبر ﷺ

همه کسانی که در طول قرن‌های متمادی میلاد پیامبر ﷺ را جشن می‌گرفتند، از سر دوستی و محبتی بوده که نسبت به ایشان در دل داشته‌اند. دوستی‌ای که قرآن و حدیث به آن امر کرده است. اکنون یکی از سخنان بی‌شمار علمای اهل سنت را در باره جشن گرفتن در سالروز میلاد پیامبر ﷺ نقل می‌کنیم:

دیار بکری گوید: «مسلمانان همواره ماه میلاد پیامبر ﷺ را جشن می‌گیرند. ولیمه می‌دهند. در شب‌های این ماه انواع صدقات را هدیه می‌کنند. ابراز سرور و خوشحالی می‌نمایند. بذل و بخشش فراوان می‌کنند. برای مولودی خوانی اهمیت بسزایی قائل هستند و از پیامبر ﷺ کرامات بزرگی می‌بینند.»^{۱۹}

۴. سفر کردن برای زیارت قبر پیامبر ﷺ

از کارهایی که خشم و هابیان و به ویژه تکفیریان را به شدت برانگیخته، سفر کردن برای زیارت قبر پیامبر گرامی ﷺ است که از زمان رحلت ایشان آغاز شده و تا کنون نیز ادامه دارد. مسلمانان همه ساله پس از به پایان رساندن مناسک حج، برای زیارت قبر پیامبر، به مدینه منوره سفر می‌کنند و تنها گردنکشان معاند، منکر این کار می‌شوند. گروه‌های تکفیری نیز برای تحریم این کار، به حدیث زیر استدلال می‌کنند:

«لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ؛ مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».^{۲۰}
«تنها برای رفتن به سه مسجد سفر کنید: مسجد من [مسجد النبی]، مسجد الحرام و مسجد الأقصى».

این گروه کوتاه فکر متعصب، معنای حدیث را هرگز نفهمیده‌اند. این حدیث هیچ ارتباطی به سفر برای زیارت پیامبر ﷺ ندارد؛ زیرا مستثنی منه از جمله حذف شده و تقدیر حدیث اینگونه است: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ». موضوع در مستثنی و مستثنی منه تنها مسجد است نه چیز دیگر. ما نیز معتقدیم که تنها برای سفر به سه مسجد باید سفر کرد.

اکنون سؤال اینجاست: کسانی که برای زیارت پیامبر ﷺ، زیارت یکی از اولیای خدا، صلوة ارحام یا تحصیل در دانشگاه سفر می‌کنند، کجای این حدیث جای دارند؟! در پاسخ باید گفت همه این افراد خارج از چارچوب معنای این حدیث - اعم از مستثنی و مستثنی منه - هستند. دکتر عبد الملک السعدی در این باره می‌گوید: «نهی از سفر کردن به مساجد دیگر تنها به دلیل این است که انسان با این کار، خود را خسته می‌کند، بدون این که فایده‌ای نصیب او شود یا ثواب بیشتر ذخیره کرده باشد. ثواب عبادت در مساجد مختلف - به استثنای سه مسجدی که در حدیث آمد - یکسان است؛ اما عبادت در مسجد الحرام صد هزار برابر، در مسجد نبوی هزار برابر و در مسجد الأقصى پانصد برابر است. بنا بر این، ثواب زیاد عبادت در این مساجد، سفر به این مساجد را، بر خلاف مساجد دیگر، پسندیده می‌کند».^{۲۱}

۵. گرفتن دست راست با دست چپ در نماز

همه فقهای اهل تسنن - به استثنای مالک - قبض [تکنتف یا گرفتن دست راست با دست چپ در نماز] را سنت می‌دانند و اعتقاد به واجب بودن آن ندارند. حتی مالک هم می‌گوید: «رها کردن دست‌ها در نماز مستحب است». از اوزاعی نیز اختیار بین قبض [تکنتف] و رها کردن نقل شده است.^{۲۲}

با همه این تفصیلات، باز هم این تندروان افراطی از کسانی که در نماز خود دست‌ها را رها می‌کنند، خرده می‌گیرند. یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به نام ابو حمید ساعدی نماز پیامبر ﷺ و همه ویژگی‌های آن را برای یاران خود شرح داده؛ اما در آن هیچ اشاره‌ای به قبض نکرده است.

بیهقی از ابو حمید ساعدی چنین روایت می‌کند: «من داناترین شما به نماز پیامبر هستم. پرسیدند چرا؟ تو بیشتر از ما همراه آن حضرت نبودی و بیش از ما مصاحبت نداشتی؟ او پاسخ داد: بله، به او گفتند: نماز را عرضه کن. ابو حمید گفت: زمانی که رسول الله به نماز می‌ایستاد، دو دست خود را بالا می‌برد تا موازی دو گوشش قرار می‌گرفت و بعد تکبیر می‌گفت تا اینکه هر عضو بدنش در جای خود قرار می‌گرفت. پس از تکبیر حمد و سوره را قرائت می‌کرد و بعد از آن تکبیر می‌گفت، سپس دو دستش را تا گوشش بالا می‌آورد و به رکوع می‌رفت و کف دو دست خود را بر زانو می‌گذاشت و ... وقتی ابو حمید نماز پیامبر ﷺ را کاملاً برای یاران خود ارائه کرد، همه گفتند: راست گفتی پیامبر اینچنین نماز می‌خواند.»^{۲۳}

تا همین اندازه به سخن گفتن در باره بدعت بسنده می‌کنیم. کسانی که نیازمند اطلاعات بیشتری در این باره هستند، می‌توانند به کتاب «البدعة مفهوماً، حدها و آثارها» رجوع کنند. ما در این کتاب بدعت را به شکل مفصل توضیح داده‌ایم؛ اما هدف ما از بیان موضوعات فوق، تنها اشاره به عواملی بود که باعث تکفیر مسلمانان می‌شود.

۶. ملاک کفر و ایمان چیست؟

اگر بپذیریم که پیامبر خدا ﷺ از جانب خداوند سبحان مبعوث و برای ایشان وحی نازل شده است، باید به همه آنچه به ایشان وحی شده ایمان بیاوریم و تبعیض در این زمینه روا نیست. نمی‌توانیم به برخی از دستورات ایشان ایمان داشته باشیم و برخی دیگر را نادیده بگیریم؛ زیرا این کار به منزله تکذیب وحی است. افزون بر این، معارف و احکامی که به پیامبر ﷺ وحی شده، به اندازه‌ای گسترده و وسیع است که نمی‌توانیم همه آنها را یکباره به ذهن آورده و تصدیق کنیم. از این رو معارف و احکام رسول الله به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ یک قسمت از آنها کاملاً شناخته شده و معروف هستند؛ مانند توحید، حشر، معاد و وجوب نماز و زکات. بخش دیگری از این معارف و احکام نیز تا حدودی شناخته شده هستند و در جای جای کتاب و سنت پیامبر ﷺ و در کتب آنها وجود دارند. بنابر این، چاره‌ای نداریم جز این که به معارف کاملاً شناخته شده و معروف به شکل کامل و به معارفی که چندان معروف نیستند و به شکل مختصر به آن اشاره شده به شکل مختصر و کلی ایمان بیاوریم. این کاری است که محققان نیز با آن موافق هستند.

عضد الدین ایچی (متوفای سال ۷۵۶ق.ه.) می‌گوید: «ایمان از نظر ما و از نظر پیشوایان ما؛ مانند قاضی^{۲۴}

و استاد^{۲۵} تصدیق آن معارفی است که قطعاً و بدون هیچ شائبه‌ای به پیامبر خدا ﷺ وحی شده و نیز تصدیق کامل آنچه که به صورت کامل از ایشان شناخته شده و همچنین تصدیق اجمالی آنچه به صورت اجمالی از ایشان شناخته شده است.^{۲۶}

سعد الدین تفتازانی می‌گوید: «ایمان، تصدیق معارفی است که قطعاً و بدون هیچ شائبه‌ای به ایشان وحی شده؛ یعنی معروف است که این معارف بخشی از دین هستند و بدون نیاز به استدلال و... می‌توان آن معارف را شناخت؛ مانند وحدانیت خالق، و جوب نماز، حرام بودن خمر و... و همچنین تصدیق اجمالی آنچه به صورت اجمالی از ایشان شناخته شده کفایت می‌کند. همچنین تصدیق کامل آنچه که به صورت کامل از ایشان شناخته شده است. در این صورت اگر از کسی درباره جوب نماز و حرام بودن خمر سؤال کنیم و او این اعتقاد را تصدیق نکند، کافر است. این تعریف از ایمان، مشهور است و همگان به آن اعتقاد دارند.»^{۲۷}

آنچه که باید به آنها ایمان و اعتقاد کامل داشت:

آنچه که باید به شکل کامل به آنها ایمان بیاوریم و اعتقاد راسخ داشته باشیم عبارت‌اند از:

۱. وجود خداوند سبحان - جلّت عظمته و تقدّست ذلّه - و توحید او.
همان خدایی که واحد است و همتا و مانند ندارد. این نوع از توحید در سوره اخلاص جلوه گر است.
خداوند سبحان در این سوره می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»^{۲۸}

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، بگو: خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!»

۲. خداوند متعال در آفرینش جهان یکتاسه.

غیر از خداوند یکتا، هیچ آفریننده دیگری برای هستی و موجودات آن وجود ندارد. قرآن کریم در آیات زیادی بر این نکته تأکید می‌کند؛ از جمله:

«قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.»^{۲۹}

«بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز!»

۳. خداوند متعال در پروردگاری (ربوبیت) و تدبیر بی‌همتاست.

مدبری برای هستی و موجودات آن، غیر از او وجود ندارد. قرآن کریم نیز در آیات زیادی بر این نکته تمرکز می‌کند:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^{۳۰}

«پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر، کار (جهان) پرداخت؛ هیچ شفاعت‌کننده‌ای، جز با اذن او نیست.»

توحید در تدبیر، منافات با اعتقاد به دیگر مدبران ندارد؛ مدبرانی که به اذن خداوند سبحان به تدبیر جهان هستی مشغول‌اند. این مدبران از یاران خداوند هستند. همانطور که اعتقاد به تأثیر اسباب طبیعی در مسیبات با توحید در تدبیر منافاتی ندارد؛ زیرا همه این تأثیرات با اذن خداوند سبحان است. قرآن کریم نیز در بسیاری از آیات با صراحت به این نکته اشاره کرده و بر آن تأکید نموده است.^{۳۱}

۴. توحید در عبادت که هدف اصلی بعثت انبیا بوده است.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَىٰ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ﴾^{۳۲}

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید! خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود!»

توحید در عبادت نیز همانند توحید در آفرینندگی (خالقیت) و پروردگاری (ربوبیت) است. و از آنجاکه سرنوشت هستی و انسان دیر یا زود به دست خداوند متعال رقم خواهد خورد، هیچ کس جز او شایسته پرستش و عبادت نیست.

۵. نبوت انبیا علیهم‌السلام و نبوت و خاتمیت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و رسالت جهانی ایشان.

﴿أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^{۳۳}

«پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد.) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و

کتاب‌ها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم) و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم): و بازگشت (ما) به سوی توست.» افزون بر آیه فوق، آیات دیگری نیز وجود دارد که بیانگر نبوت انبیای الهی و نبوت و خاتمیت رسالت نبی گرامی اسلام ﷺ است.

۶. ایمان به معاد و اقرار به این که از ارکان دین است.

بسیاری از متکلمان و پژوهشگران عرصه ایمان و کفر، از معاد غافل شده‌اند. اگر عنصر اعتقاد به روز معاد در دینی - به معنای عام - وجود نداشته باشد، مفهوم دین اصلاً تحقق نخواهد یافت. دین تنها با اعتقاد به روز معاد نشانه گذاری شده است یعنی اعتقاد به معاد نشانه دین است. به همین دلیل است که ایمان به معاد، بارها در آیات متعددی از قرآن کریم، در کنار ایمان به خداوند یکتا ذکر شده است:

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^{۳۴}

«اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید!»

آنچه گفتیم، در باره عقاید و اصول دین بود. اما ایمان به فروع دین مانند وجوب نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان ... از ضروریات و ارکان ایمان است. به این معنا که منکر واجب بودن این عبادت‌ها مؤمن به شمار نمی‌رود.

معیارهایی که برای کفر و ایمان گفتیم، دستاورد تحقیق در بسیاری از روایات است. این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. روایاتی که به گفتن شهادتین بسنده کرده‌اند.

۲. روایاتی که اعتقاد به برخی فروع نیز پرداخته‌اند.

روایات دسته اول:

مسلم از عمر بن خطاب روایت می‌کند که علی بن ابی طالب فریاد زد: ای فرستاده خدا! برای چه با مردم بجنگم [معیار و ملاک جنگ با مردم چیست؟] پیامبر ﷺ فرمودند: «با آنها بجنگ تا عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را به زبان آورند و به یگانگی خداوند و رسالت محمد ﷺ شهادت دهند. اگر این کار را انجام دادند خون و اموال خود را حفظ کرده‌اند مگر در مواردی که اسلام مقرر کرده است. و حساب آنها با خداست.»^{۳۵}

روایت دیگری نیز در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است. البرقی با سندی از ایشان نقل می‌کند: که فرمودند: «اسلام شهادت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و همچنین تصدیق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است. ملاک حرمت خون و ازدواج و ارث همین شهادت و تصدیق است.»^{۳۶}

مشابه این حدیث از امام رضا علیه السلام به نقل از اجداد معصوم ایشان علیهم السلام و به نقل از امام علی علیه السلام روایت شده است که حضرت چنین فرمودند: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: من مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا زمانی که عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به زبان آورند. اگر این عبارت را گفتند، خون و اموال آنان بر من حرام می‌شود.»^{۳۷}

خوشبختانه پیشوایان و فقیهان اهل سنت نیز این نکته را تأیید کرده‌اند:

امام شافعی می‌گوید: «بدان که خداوند سبحان بر پیامبر واجب کرده است با مخالفان خود پیکار کند تا عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به زبان آورند. اگر به این حقیقت گواهی دهند، خون و اموال خود را مصون نگاه داشته‌اند، جز در مواردی که دین اسلام مقرر کرده است.»^{۳۸}

قاضی عیاض می‌گوید: «مصون ماندن جان و مال کسانی که عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به زبان آورده‌اند، تعبیری از ایمان آوردن است. منظور از دشمنان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله، مشرکان عرب، بت پرستان و کسانی هستند که موحد نبودند. این افراد اولین کسانی بودند که به اسلام دعوت شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله برای اسلام آوردن، با آنان جنگ کرد. اما دیگر کسانی که به توحید [وحدانیت خداوند متعال] اقرار دارند، تنها گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، جان و مال آنان را مصون نمی‌کند؛ زیرا در زمان کفر نیز این عبارت را می‌گفتند و به آن اعتقاد داشتند. از این رو، در حدیث دیگری چنین آمده است: باید به رسالت من [پیامبر] ایمان آورند و نماز بخوانند و زکات را پردازند.»^{۳۹}

این روایات - و بسیاری از روایات مشابه - با صراحت بیان می‌کنند که اعتقاد به توحید خداوند متعال و اقرار به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ملاکی برای مصونیت خون و مال و آبروی انسان و معیاری برای ورود او به جرگه مسلمانان و گرویدن به اسلام است. این همان چیزی است که ما از آن به سادگی عقاید و راحتی تکالیف اسلامی تعبیر می‌کنیم.

روایات دسته دوم:

۱. بخاری از عبد الله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیان معنای ایمان به خداوند یکتا فرمودند: «ایمان یعنی شهادت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [یکتایی خداوند متعال]، اقرار به رسالت پیامبر، نماز خواندن، پرداخت زکات، روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و پرداخت خمس مال.»^{۴۰}

۲. روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به تواتر نقل شده است: «هر کس به وحدانیت خدا شهادت دهد و به طرف

قبله ما بایستد و نماز ما را به جای آورد و از قربانی ما بخورد، او مسلمان است و در آنچه به نفع یا ضرر مسلمانان است، او نیز شریک است.»^{۴۱}

۳. ابن عمر از پیامبر خدا ﷺ روایت می کند که فرمودند:

«أُمرت أَنْ أَقاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بَحْثَ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ.»^{۴۲}

«من مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا زمانی که عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را به زبان آورند، نماز بخوانند و زکات بدهند. اگر این کارها را انجام دادند، خون و اموال آنان بر من حرام می شود. جز در مواردی که اسلام تعیین کرده و حساب آنان با خداوند است.»

اکنون که این دو دسته از روایات را شناختیم. باید تأکید کنیم که همه آنها قصد بیان یک حقیقت را دارند. آن حقیقت این است که ورود به اسلام و گرویدن به آن، امری دشوار نیست؛ بلکه بسیار ساده و راحت است. اسلام، معارفی پیچیده و احکامی دشوار ندارد. میان عقاید ساده و راحت اسلام و اعتقادات پیچیده موجود در مسیحیت - اعتقاد همزمان به تثلیث و در عین حال، اعتقاد به وحدانیت خداوند - تفاوت بسیاری وجود دارد.

دسته اول احادیث با دسته دوم، تفاوت اندکی دارند که اکنون با ذکر دو نکته به شرح آن خواهیم پرداخت:

اول: رویکرد دسته اول احادیث با رویکرد دسته دوم آنها متفاوت است. هدف دسته اول بیان مواردی است که برای جان و مال انسان مصونیت ایجاد می کند. قربانی او را حلال می نماید و ازدواج با او را مجاز می شمارد. بنابر این، به جای تصدیق قلبی، اقرار زبانی به شهادتین عربی [أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله] کافی است. اما هدف دسته دوم احادیث بیان مواردی است که نجات بخش انسان از عذاب آخرت هستند. این نجات در گرو عمل به احکام الهی است که بیشتر نمونه هایی از آن را آوردیم.

دوم: احکامی که به پیامبر ﷺ وحی شده، به دو بخش تقسیم می شوند؛ بخش نخست، احکام ضروری است که بدون استدلال و برهان شناخته می شوند. و هر کسی که به اسلام گرویده باشد، از آن آگاه است؛ مانند وجوب نماز و زکات و روزه ماه مبارک رمضان. بخش دوم، احکام غیر ضروری است و تنها کسانی از آن آگاه می شوند که عمری را در اسلام سپری کرده باشند و میان مسلمانان زندگی

کرده و با علما، خطیبان و واعظان همنشین شده و در قرآن و احادیث تدبر کرده باشند. انکار بخش اول احکام، به منزله انکار رسالت پیامبر ﷺ است؛ به گونه‌ای که - از نظر عرف - جمع میان اقرار به رسالت پیامبر ﷺ و انکار وجوب نماز و زکات غیر ممکن است. از این رو، ادعای جهل انکار کننده به ضروری بودن آن حکم، پذیرفته نیست، مگر این که قرینه‌ای - مانند تازه مسلمان بودن - برای صحت این ادعا وجود داشته باشد. با همه این تفصیلات، هیچ تضادی میان دو دسته از احادیث وجود ندارد؛ چه بسا عدم ذکر احادیث دسته دوم در زمره احادیث دسته اول، به دلیل بی‌نیازی از اعتراف و اقرار به رسالت پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا این دو با هم همبستگی و تلازم دارند.

دانستیم که اصول و فروع عقاید، اگر چه برخاسته از عمق دین مبین اسلام‌اند، اما اقرار و اعتراف قلبی به تک تک آنها ضروری نیست؛ بلکه بر اساس روایات پیامبر ﷺ، ایمان کلی به آنان کافی است. به عنوان مثال، برای سنجش ایمان، اقرار به نزول قرآن از جانب خداوند متعال، بدون اعتقاد قلبی به حدوث یا قدم آن کافی است. از طرفی اعتراف به عالم و قادر بودن خداوند - بدون تبیین جایگاه صفات الهی و بدون اثبات عینیت صفات با ذات الهی یا زیادت صفات بر ذات الهی - به عنوان ملاک ایمان کافی است. دیگر مسائل کلامی و فقهی نیز وضعیت مشابهی را دارند مگر اینکه با دلیلی موجه استثنا شوند.

انعطاف پذیری در قبول اسلام

پیامبر خدا ﷺ اسلام کسانی را که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» اقرار می‌کردند، می‌پذیرفت. همانطور که دانستیم، لازمه اقرار به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر، اقرار به روز جزا است. پیامبر در باره دیگر امور اعتقادی که پس از رحلتش آشکار شد و در میان محدثان و متکلمان رایج بود، از هیچ کس سؤالی نمی‌پرسیدند؛ زیرا این مسائل هیچ ارتباطی به جوهره و اصل ایمان ندارند و هر چند در میان متکلمان بعد از رحلت پیامبر ﷺ وجود داشت اما در واقع حقیقت همواره ثابت است. مردم گاهی فوج فوج و گاه به تنهایی خدمت رسول الله می‌آمدند و با گفتن دو عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» [و یا عبارت دیگری که همراه این دو عبارت است، به دین مبین اسلام می‌گرویدند. پیامبر ﷺ نیز هیچ یک از سئوالات زیر را از آنها نمی‌پرسیدند:

۱. آیا اعتراف می‌کنید که صفات خداوند تعالی عین ذات اوست؟ یا اقرار می‌کنید که زاید بر ذات اوست؟
۲. آیا به نظر شما صفات خبری خداوند در قرآن کریم مانند پا و دست، در معنای

حقیقی خود به کار رفته‌اند یا کنایه از معانی دیگری هستند؟

۳. به نظر شما قرآن قدیم است یا حادث؟

۴. آیا به نظر شما اعمال بندگان، مخلوق خداوند هستند یا خیر؟

۵. آیا شما به عصمت پیامبران علیهم‌السلام قبل از مبعوث شدن ایمان دارید یا بعد از مبعوث شدن؟

۶. آیا شما معتقد به دیدن خدا در آخرت هستید؟

و سؤالات دیگری که اعتقاد یا عدم اعتقاد به آنها - به ویژه صفات خبری، حدوث و قدم قرآن و دیدن خداوند متعال در روز قیامت - بهانه‌ای برای تکفیر مسلمانان شده است.

اخیراً نیز برخی مسائل کلامی، به بهانه‌ای برای تکفیر تبدیل شده که پیشوای فرقه وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، بدعت گذار آن بوده است. این مسائل عبارت‌اند از:

۱. توسل به اولیای خدا و طلب شفاعت از آنها.

۲. ساخت بنا بر روی قبرها که او این کار را به بت پرستی توصیف کرده است.

مسائل کلامی و فقهی دیگری نیز وجود دارند که کمترین ارتباطی با کفر و ایمان ندارند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ تازه مسلمانی را در باره این مسائل بازخواست نمی‌کردند؛ بلکه ایمان و اسلام آنها را تنها با معیاری واحد می‌سنجیدند.

آنچه بحران تکفیر را پیچیده‌تر و وخیم‌تر می‌کند این است که وهابیان نسبت‌های دروغی به شیعیان می‌دهند و بر اساس این نسبت‌های دروغ، آنها را تکفیر می‌کنند؛ از جمله:

۱. اعتقاد شیعه به الوهیت علی بن ابی طالب و فرزندانش و پرستش آنها!

۲. انکار پایان یافتن نبوت پس از رحلت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اعتقاد به این که بعد از ایشان

وحی بر علی و فرزندانش نازل می‌شده است!

۳. دشمنی با همه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سب و لعن آنان!

۴. اعتقاد به تحریف قرآن و حذف بیشتر بخش‌های آن!

۵. خائن دانستن جبرئیل امین و اعتقاد به این که: خداوند وحی را برای علی بن ابی طالب

نازل کرد ولی جبرئیل آن را به پیامبر ابلاغ نمود!

در پاسخ به این نسبت‌های دروغ باید گفت: شیعیان دوازده امامی، موضوعات اعتقادی و کلامی و ویژه‌ای دارند و چه بسا بهانه‌ای برای برخی تهمت‌ها باشند. برخی از این اعتقادات عبارت‌اند از:

۱. ایمان به خلافت خلفا

این موضوع از اصول دین نیست؛ بلکه از احکام فرعی است که اختلاف نظر در آن، هیچگونه آسیبی به ایمان انسان وارد نمی‌کند. برخی سخنان علمای اهل سنت نیز این نکته را تأیید می‌کند: تفتازانی گوید: «بدون تردید طرح موضوع امامت در مسائل فروع دین، مناسب‌تر است؛ زیرا نصب امامی که دارای ویژگی‌های خاص خودش باشد، از واجبات کفایی است. امامت موضوعی کلی است که مصالح دین و دنیا به آن بستگی دارد. امور مسلمانان تنها با آن سامان می‌گیرد. منظور شارع مقدس نیز حصول اجمالی آن است و آن را از تک تک انسان‌ها نمی‌خواهد. همچنین بر کسی پوشیده نیست که این کار در زمره احکام عملی و فرعی است نه اعتقادی».^{۴۳}

ایجی می‌گوید: «بخش چهارم: در باره امامت و موضوعات مربوط به آن. امامت از فروع است و آن را به تاسی از گذشتگان در علم کلام ذکر کردیم».^{۴۴}

جرجانی می‌گوید: «امامت از اصول دین و عقاید نیست؛ بلکه از نظر ما در زمره فروع دین و متعلق به اعمال مکلفین است؛ نصب امام از نظر ما، به حکم نقل واجب است».^{۴۵}

اگر امامت از فروع دین باشد، اختلافات زیادی میان مسلمانان در باره فروع دین وجود دارد. پس چگونه اختلاف باعث کفر می‌شود؟

۲. علم غیب انبه مصومین علیهم‌السلام

بدون شک علم غیب، علمی ذاتی، غیر اکتسابی و نامحدود است. این علم تنها به خداوند متعال اختصاص دارد. اما مانعی ندارد که خدا این علم را به برخی از اولیای خود بیاموزد تا آنان از برخی جنگ‌ها خبر دهند؛ زیرا آنها در زمره محدثین قرار دارند. محدث صدای خدا را می‌شنود اما او را نمی‌بیند و این موضوع در حوزه عقاید امر جدیدی نیست؛ برای مثال، بخاری در صحیح خود از ابو هریره چنین نقل می‌کند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «در میان بنی اسرائیل مردانی بودند بدون این که پیامبر باشند، خدا با آنان صحبت می‌کرد».^{۴۶}

روایات زیادی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره محدثین وجود دارد. از نظر شیعیان، اهل بیت علیهم‌السلام نیز در زمره محدثین هستند و هیچ اشکالی به این اعتقاد وارد نیست. آیا محدث بودن اهل بیت علیهم‌السلام باعث شریک شدن آنان با خدا در علم غیب می‌شود؟! علم غیب محدود و اکتسابی [آموخته شده از خدا] اهل بیت علیهم‌السلام کجا و علم غیب بی‌پایان، ذاتی و نامحدود خداوند متعال کجا! این دو هرگز با هم قابل مقایسه نیستند.

۳. تقیه کردن از مسلمانان

تقیه از مخالفان مسلمان، از جمله اموری است که برای آن، به شیعیان خُرده می‌گیرند. آنان معتقدند که تقیه به کافران اختصاص دارد. اما بسیاری از علما و پیشوایان اهل سنت، صراحتاً این کار را مجاز دانسته‌اند.

رازی در تفسیر این آیه ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مِنْهُمْ تَقَاةٌ﴾^{۴۷} می‌گوید: «ظاهر آیه نشان می‌دهد که تقیه فقط در برابر کافران پیروز حلال است؛ اما شافعی معتقد است که تقیه به وضعیت و شرایط میان مسلمانان بستگی دارد. اگر وضعیت مسلمانان و کافران مشابه هم شد، تقیه برای حفظ جان حلال می‌شود.»^{۴۸}

ابن وزیر یمانی^{۴۹} در کتاب خود «إيثار الحق على الخلق» اینگونه می‌نویسد: «دو موضوع وجود دارد که به غموض و مخفی بودن حق افزوده است؛ یکی از آن دو، ترس عارفان به حق - که اندک هم هستند - از علمای بد، حاکمان ظالم و مردم شرور است. علی‌رغم این که تقیه در این حالت، بر اساس نص قرآن و اجماع مسلمانان مجاز است، اما همواره ترس، مانع اظهار حق و حقیقت شده و صاحب حق همواره دشمن اکثریت مردم بوده است. از ابو هریره حدیث صحیحی نقل شده که گفت: دو ظرف (کنایه از تعداد زیاد) از احادیث رسول الله ﷺ پر نموده و حفظ کردم، یکی از آن دو را بین مردم ترویج کردم و اما آن دیگری را اگر برای مردم بازگو کنم حنجره‌ام دریده خواهد شد!»^{۵۰}

به نظر من این موضوع جدیدی نیست. در تاریخ نیز نقل شده که بیست و چهار محدث در برابر حاکم مسلمان ظالم؛ یعنی مأمون عباسی تقیه کردند. طبری این داستان را در کتاب تاریخ خود به تفصیل، اینگونه نقل کرده است: «نامه‌ای از مأمون به دست اسحاق بن ابراهیم رسید. وی گروهی از راویان حدیث را که تعدادشان بیش از بیست و شش نفر بود، احضار کرد و نامه مأمون را دوبار برای آنان خواند تا مضمون آن را فهمیدند. سپس نظر تک تک آنان را در باره خلقت قرآن جویا شد. همه محدثان معتقد بودند که قرآن غیر مخلوق و غیر حادث است. هنگامی که راویان حدیث احساس خطر کردند و نامه مأمون - که در آن دستور سخت‌گیری به راویان و دستگیری و اعزام آنان به سمت مأمون داده شده بود - دوباره برای آنان خوانده شد، به جز چهار نفر، نظر خود را تغییر دادند و رأی به خلق قرآن دادند. آن چهار نفر عبارت بودند از: احمد بن حنبل، سجّاده، قواریری و محمد بن نوح. فردای آن روز سجّاده موافقت خود را

اعلام کرد و به مخلوق بودن قرآن اعتراف نمود، در نتیجه آزاد شد. روز بعد نیز قواریری به این موضوع اقرار کرد و او نیز رهایی یافت. اما تنها احمد بن حنبل و محمد بن نوح باقی ماندند. جزئیات این داستان را در کتاب «بحوث فی الملل والنحل» ذکر کرده ایم و علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.»^{۵۱}

۴. تکفیر صحابه

«سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»^{۵۲} «خداوند! منزهی تو، این بهتان بزرگی است»!^{۵۳}
تکفیر صحابه یکی از تهمت‌های دروغی است که ضرورت، آن را باطل می‌کند. گروهی از صحابه، پیشگامان تشیع هستند. امام شیعیان - امامی که به او اقتدا می‌کنند و از او پیروی می‌نمایند - حتی می‌توان گفت امام همه مسلمانان، علی بن ابی طالب علیه السلام در حق صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظْرًاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمُنِيَّةِ، وَأُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!»

«أَوَّهْ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَقَّعُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ».^{۵۴}

«کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق، رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذو الشهادتین؟ و کجایند برادران همتای ایشان که با یکدیگر پیمان مرگ بستند و در نهایت سرهای آنان به فاجران هدیه شد؟ آه، و دریغ از برادرانم؛ همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در فرائض دقت می‌کردند و آن را بپا می‌داشتند، سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را می‌راندند. به جهاد خوانده شدند و پذیرفتند. به پیشوای خود اعتماد کردند و در پی او رفتند.»

امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام دربارهٔ اصحاب رسول الله می‌فرماید:

«اللهم وأصحاب محمد خاصة، الذين أحسنوا الصحبة، والذين أبلوا البلاء الحسن في نصره، وكاتفوه وأسرعوا إلى وفادته، وسابقوا إلى دعوته... فلا تنس لهم اللهم ما تركوا لك وفيك، وأرضهم من رضوانك...»^{۵۴}

«خداایا! بر اصحاب خاص محمد صلی الله علیه و آله به خصوص همان کسان که شرط صحبت

آن حضرت را به خوبی رعایت کردند و آنانکه در یاری‌اش از عهده امتحان پایداری به خوبی بر آمدند و به او مدد کردند و به تصدیق رسالتش شتافتند و به پذیرفتن دعوتش سبقت گرفتند، درود فرست ... پس خدایا! گذشتی را که برای تو و در راه تو انجام دادند از نظر دور مدار و ایشان را از خشنودی خود خشنود ساز...!»

افزون بر این، عضد الدین ایجی در کتاب «المواقف» و همچنین سید علی بن محمد جرجانی در شرح خود بر این کتاب سخنانی در باره عدم جواز تکفیر شیعیان به دلیل اعتقاداتشان دارند. اکنون متن و شرح سخنان آنها را بیان می‌کنیم. آنها ابتدا فتوای تکفیر را ذکر کرده و بعد به آن پاسخ می‌دهند: یکم: تشکیک در فضیلت بزرگان صحابه - که قرآن و احادیث صحیح آنان را به پاکی و ایمان توصیف می‌کنند - تکذیب قرآن کریم و پیامبر خدا ﷺ و کفر به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت رسول ﷺ آنان را ستوده و بزرگ داشته است.

پاسخ: هیچ یک از صحابه به صورت ویژه در قرآن ستایش نشده‌اند. شیعیان معتقدند کسانی که در قرآن نکوهش شده‌اند، در زمره ستایش کلیای که در قرآن آمده، قرار نمی‌گیرند و با عبارت «ولا هم داخلون فیه عندهم» به این نکته اشاره کرده‌اند و نکوهش آنان به منزله تکذیب قرآن کریم نیست. اما احادیثی که در پاکی و نزاهت تعداد مشخصی از صحابه نقل شده و به بهشتی بودن آنان گواهی می‌دهد، در حکم حدیث واحد هستند. مسلمانان با انکار اینگونه احادیث یا اعتقاد به اینکه این احادیث در نکوهش آن صحابه بوده، کافر نمی‌شوند. گواهی به بهشتی بودن آنان نیز مقید و مشروط به عاقبت به خیری آنان است - که عاقبت به خیر هم نشدند - در نتیجه به منزله تکذیب رسول الله ﷺ توسط آنان نیست.

دوم: امت اسلامی در تکفیر هر کسی که بزرگان صحابه را تکفیر کند، اجماع دارند و پیروان هر یک از مذاهب اسلامی [شیعه و سنی] که یکی از این بزرگان را تکفیر کنند، کافرند. پاسخ: کسانی که تعداد مشخصی از صحابه را تکفیر می‌کنند، در واقع نمی‌پذیرند که آنان، در زمره بزرگان صحابه باشند، ولی تکفیر این افراد لزوماً دلیلی بر کافر بودن صحابه نیست. سوم: این حدیث از پیامبر خدا ﷺ که فرمودند:

«من قال لأخيه المسلم يا كافر! فقد باء - أي بالكفر - أحدهما».

«هر گاه مسلمان، مسلمان دیگری را تکفیر کند اگر او واقعاً کافر باشد که هیچ،

وگرنه خود او کافر است.»

پاسخ: این حدیث واحد است. همه مسلمانان بر این مسأله اجماع دارند که انکار حدیث واحد به

منزلۀ کفر نیست. با این وجود باید گفت: منظور حدیث این است که اگر کسی برادر مسلمان خود را، علیرغم اعتقاد به مسلمان بودن او، تکفیر کند، این اتهام به یکی از آن دو باز می‌گردد، اما اگر کسی تصور کرد که شخصی به ظاهر مسلمان، یهودی یا نصرانی است و به او گفت: «ای کافر!» به اجماع همه مسلمانان کفر به شمار نمی‌رود.^{۵۵}

آنچه گذشت، سخن صاحب مواقف و همچنین سید شریف جرجانی بود. اما پاسخ ما به این شبهات این است:

هیچ کس صحابه را تکفیر نمی‌کند، بلکه آنچه اتفاق می‌افتد، پژوهش در زندگی صحابه، پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ است. این کاری است که در میان گذشتگان، سیره‌نویسان، تاریخ‌نگاران و متخصصان علم رجال رایج بوده است. آنان همچنین به بررسی و پژوهش در شرح حال و زندگی تابعین این صحابه نیز می‌پرداختند. دریافت دین از این صحابه و تابعین، مانع این پژوهش علمی نخواهد شد؛ بلکه انگیزه‌های است که ما دین خود را از مردمانی صادق، راستین و عادل دریافت کنیم. کسانی که تصور می‌کنند پژوهش و بررسی زندگی صحابه باعث ضعف دین یا ایجاد اختلال در اسلام می‌شود، اندیشه‌ای خام و نامقبول را در سر می‌پروراند. متخصصان علم رجال، کتب بسیار زیادی در احوال و آثار راویان حدیث نگاشته‌اند. البته آنان از تابعین شروع کرده‌اند، اما ما علاوه بر تابعین به زندگی صحابه نیز می‌پردازیم و هر کسی را که سخن حق بر زبان رانده و به آن عمل کرده به شدت می‌ستاییم و بزرگ می‌داریم.

آنچه در این سطور به آن واقف شدیم و از نزدیک شناختیم، حد و مرز میان ایمان و کفر و همچنین شرک و بدعت بود. کلیه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی - به استثنای فرقه غلاة و ناصبیان - مسلمان هستند؛ در نتیجه حفظ جان، مال و آبروی پیروان این فرقه‌ها و هر آنچه به آنها ارتباط دارد، واجب است. با این وجود، تنها تعصب، عناد یا هدفی شوم و انگیزه‌های پلید برای خدمت به کفار، مستبدان و مستکبران است که می‌تواند سر منشأ تکفیر یکی از فرقه‌های اسلامی باشد. خداوند متعال همه را به راه حق هدایت کند.

روشنگری و پیشنهاد

پس از این واکاوی مختصر در مبانی و دلایل تکفیر نزد جریان‌های تکفیری، باید دوباره بر خطر بزرگی که این جریان‌ها برای آینده اسلام و مسلمانان دارند، تأکید کنیم. امروزه تکفیر، تنها یک فتوا یا نظر شخصی نیست، حتی مانند گذشته، رویکرد یک مجموعه محدود و

مشخص نیز نیست؛ بلکه به یک جریان تأثیرگذار تبدیل شده که در بسیاری از کشورها و جوامع، به عضو گیری مشغول است. این جریان به تربیت نسل هایی می پردازد که اندیشه تندروری و افراطی گری در درون آنها نهادینه شده و هدف آنان به کارگیری خشونت و ترور است. برخی از جوانان تازه مسلمان غربی نیز در صفوف این جریان های تکفیری دیده می شوند که حتی در برخی از جنگ ها، درگیری ها و فتنه ها در مناطق مختلف به قتل رسیده اند.

این جریان، در دنیای جدید ارتباطات، مجهز به رسانه هایی پیشرفته و ابزار تبلیغاتی روز آمد است. افزون بر این از پایگاه های نظامی، توان جنگی رعب انگیز، سازماندهی گسترده و امکانات مالی زیادی بهره می برد.

همه این ویژگی ها بیانگر این نکته است که ابر قدرت های جهان، این جریان ها را با هدف خدمت به منافع و برنامه های خود بر ضد اسلام و مسلمانان حمایت می کنند. همچنین برخی از کشورها و قدرت های منطقه ای از این جریان ها برای مقابله با سازمان ها و دولت های رقیب خود بهره می برند. حمایت این کشورها، امکان بازایی و تجدید قوا و گسترش فعالیت های هولناک خود را به این جریان ها می دهد.

بر این اساس، ضرورت اطلاع رسانی همگانی در محافل مسلمانان و در کشورهای اسلامی، به ویژه توسط علمای اسلام و رهبران فکری و اجتماعی، در باره خطرات ویران کننده این بیماری مهلک، به خوبی احساس می شود. فرصت سازی برای این جریان های تکفیری به منظور سوء استفاده از اختلافات مذهبی و سیاسی، با هدف ایجاد فساد در میان امت اسلامی، تهدید آینده و سیاه نمایی چهره اسلام در برابر دیدگان جهانیان، کاری بس اشتباه و نادرست است.

از همه علمای مخلص جهان اسلام و رهبران هشیار و با بصیرت آن می خواهم که با عمل به پیشنهاد های زیر، به مسئولیت تاریخی و الهی خود در برابر این چالش جدی و خطر بزرگ عمل نمایند:

۱. موضع گیری شرعی، واضح و شفاف در برابر این جریان ها و محکوم کردن تکفیر هر یک از اهل قبله بر اساس اختلافات مذهبی و عقایدی معروف در جهان اسلام. همچنین تحریم اقدامات خشن و تروریستی و مجرم شمردن عاملان آن.
۲. هشدار دادن به مسلمانان و بصیرت افزایی آنان نسبت به خطرات جریان های تکفیری، از طریق شیوه های نوین آموزش، رسانه های ارتباط جمعی و منبرها و تریبون های دینی و مذهبی. این موضوع در دوره معاصر، بزرگترین منکری به شمار می رود که باید از آن نهی نمود و در برابر آن ایستادگی کرد.

۳. ترویج فرهنگ اسلامی و آموزه‌های متعالی اسلام در باره برادری، مودت، محبت، گذشت و سازش میان مسلمانان و حتی میان کل بشریت. بر اساس فرمایش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مردم دو دسته هستند، یا برادر دینی تو یا هم نوع و هم جنس تو.

۴. جدیت در گفتگو، ایجاد ارتباط و تقریب میان رهبران مذاهب اسلامی، زعمای جهان اسلام و شخصیت‌های تأثیرگذار در جوامع اسلامی.

۵. تلاش پیگیر و مستمر و هم‌افزایی برای رویارویی با جریان‌های تکفیری از طریق برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی، فعالیت‌های علمی و رسانه‌ای و همچنین تشکیل کمیته‌های پیگیری تصمیم‌ها و پیشنهادها.

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^{۵۶}

«پس بندگان مرا بشارت ده؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها

پیروی می‌کنند.»^{۵۷}

پی‌نوشت‌ها:

۱. یونس: ۵۹
۲. بقره: ۷۹
۳. منظور او این است که غربال کردن با الک، بدعت به شمار می‌رود.
۴. کتاب الاعتصام، نوشته شاطبی، ج ۲، ص ۷۹
۵. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۵۱، کتاب العزله.
۶. المدخل، ج ۲، ص ۲۱۷
۷. المدخل، ج ۲، ص ۲۶۸
۸. ن.ک: الاعتصام، ج ۲، ص ۶۸؛ و المدخل، ج ۲، صص ۲۳۹-۲۰۳
۹. فتح الباری، ج ۵، ص ۱۵۶، و ج ۱۷، ص ۹
۱۰. کتاب تحفة الأخوذی، مبارکفوری، ج ۷، ص ۳۶۶؛ کتاب جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰، چاپ هند.
۱۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲
۱۲. انفال: ۶۰
۱۳. فتح المجید (بخش حاشیه)، ص ۱۴۵
۱۴. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۴۹۴

۱۵. توبه : ۳۴
۱۶. شروح النووی علی مسلم، ج ۲، ص ۱۵
۱۷. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۱۵. کلیه آیات قصیده در کتاب قابل مطالعه است.
۱۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲، زندگینامه شماره ۷۸
۱۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳
۲۰. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، باب لا تُشدُّ الرحالُ إلَّا إلی ثلاثة مساجد.
۲۱. کتاب «البدعة» تألیف دکتر عبد الملک السعدی، ص ۶۰
۲۲. رساله مختصرة فی السدل تألیف دکتر عبد الحمید، ص ۵
۲۳. السنن الكبرى؛ بیهقی، ج ۲، صص ۷۲ و ۷۳ و ۱۰۱ و ۱۰۲؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۹۴، باب افتتاح الصلاة، حدیث شماره ۷۳۰ و ۷۳۶
۲۴. منظور قاضی ابا بکر محمد بن الطیب الباقلانی (متوفای ۴۰۳ق.) یکی از متکلمان بزرگ اشاعره است.
۲۵. منظور ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی (متوفای ۴۱۸ق.) یکی از مجتهدان و متکلمان شافعی است.
۲۶. المواقف، ص ۳۸۴
۲۷. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۲۷
۲۸. التوحید : ۴ - ۱
۲۹. رعد : ۱۶؛ و ن. ک: الزمر : ۶۲ و غافر : ۶۲؛ الأنعام : ۱۰۱؛ الحشر : ۲۴
۳۰. یونس : ۳ و نک: الرعد : ۲؛ آل عمران : ۶۴؛ توبه : ۳۱
۳۱. ن. ک: آیاتی که در آن از آب و بارش باران سخن به میان آمده است.
۳۲. النحل : ۳۶؛ و نیز ن. ک: الأنبياء : ۲۵
۳۳. بقره : ۲۸۵
۳۴. نساء : ۵۹؛ ن. ک: بقره : ۲۳۲
۳۵. صحیح مسلم، ۱۱۹۹ شماره ۶۱۱۶، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی رضی الله عنه.
۳۶. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۸، شماره ۸
۳۷. همان، ج ۶۸، ص ۲۴۲
۳۸. الأم، شافعی، ج ۷، ص ۲۹۷ - ۲۹۶
۳۹. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۳
۴۰. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۱ شماره ۵۳، کتاب الإیمان، باب پرداخت خمس.

۴۱. جامع الأصول، ابن الأثير؛ ج ۱، صص ۱۵۸ و ۱۵۹
۴۲. صحيح بخارى، ج ۱، ص ۱۴، شماره ۲۵، كتاب الإيمان، باب: «فَإِنْ تَأْتُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ...» توبه: ۵
۴۳. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲
۴۴. المواقف، ص ۳۹۵
۴۵. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴
۴۶. صحيح البخارى، ج ۲، ص ۱۹۴
۴۷. مگر اینکه از آنها بهره‌ییزید (و به خاطر هدف‌های مهم ترى تقيه کنید).
۴۸. مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۱۳
۴۹. ابو عبدالله بن ابراهيم بن على بن المرتضى الحسنى (متوفى ۸۴۰ ق.). شوکاتى اینگونه او را مى‌ستاید: او مجتهدى مطلق است. سپس مى‌گوید: سخن او شبیه معاصران و آیندگان او نیست؛ بلکه از نوع سخن ابن حزم و ابن تیمیه است. البدر الطالع، ج ۲، ص ۳۱۶ برقم ۵۶۱
۵۰. إیثار الحقّ على الخلق: ۱۴۱ و ۱۴۲، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۷ ق.
۵۱. بحوث فى الملل والنحل، ج ۳، ص ۶۱۴-۶۰۵
۵۲. نور: ۱۶
۵۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲
۵۴. صحیفه کامله سجاده، دعای چهارم (فى الصلاة على أتباع الرُّسل ومصدّقيهم).
۵۵. سيد شريف جرجاني، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴، چاپ مصر.
۵۶. زمر: ۱۷ و ۱۸
۵۷. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲